

روابط تیموریان با خانات دشت قبچاق شرقی

مسعود بیات^۱

چکیده

با وجود اینکه تیمور بنیانگذار حکومت تیموریان پیروزی های درخشانی در جبهه های نظامی کسب کرد، ولی هرگز درصدد ایجاد مبانی مشروعیت مستقل از مغولان برنیامد. این راهبرد که در عهد جانشینان او نیز ادامه پیدا کرد، سیاست خارجی تیموریان را در روابط با مغولان منفعل نمود. بدین ترتیب آنان در برخورد با شاخه های مختلف مغول که در مرزهای شرقی و شمالی آن می زیستند، راه مصالحه و کم تنشی را پیمودند و هرگز درصدد برانداختن کامل آنان برنیامدند. پیامد آنی برخورد فوق این بود که مغولان علیرغم ضعفی که در این مقطع زمانی داشتند، توانستند تشکیلات سیاسی خویش را حفظ نمایند و در دراز مدت به دنبال بروز ضعف در حکومت تیموریان به ضرر متصرفات حکومت تیموری وارد عمل شوند. این مقاله درصدد بیان چگونگی روابط تیموریان با یک شاخه از اقوام مغول همسایه یعنی مغولان حاکم بر دشت قبچاق شرقی است

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه m.bayat@urmia.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۸/۳/۱۰ تاریخ تصویب: ۸۹/۲/۱۸

واژه‌های کلیدی: ایران، روابط خارجی، تیموریان، مغولان دشت

قبیچاق، اردوی زرین

مقدمه

در این که دشت قبیچاق به کجا گفته می‌شود اختلاف وجود دارد و یا حداقل باید بپذیریم که در طول زمان محدوده ی آن دچار دگرگونی شده است. برای مثال رشیدالدین فضل‌الله در اوایل قرن هشتم، غرب کوه‌های آلتایی را دشت قبیچاق می‌نامد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۵۲۱) در حالی که روزبهان خنجی در اوایل قرن دهم شرق کوه‌های مذکور را نیز به آن اضافه می‌کند (خنجی، ۱۳۵۷: ۴۱-۴۲). درست این است که دشت قبیچاق را به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم نماییم. در نیمه‌ی غربی خاندان باتو یکی از فرزندان جوجی حکومت داشتند و قلمرو آنان در طول تاریخ به اردوی زرین شهرت داشت. با اسامی جغرافیایی امروزی قلمرو آنان شامل محدوده ای واقع بین رودخانه یائیک در شرق و رودخانه دنیستر در غرب می‌شد (ابوسعید او، ۱۳۸۷: ۶).

اما دشت قبیچاق شرقی از شرق به غرب از رود ایرتیش تا یائیک و از جنوب به شمال از دریاچه بالخاش و قسمت سفلی رود سیر دریا تا رود توبول کشیده شده بود. (همان) به عبارتی تفصیلی تر، قبیچاق شرقی، شامل ساحل شرقی ولگا - کرانه های اورال - سواحل خزر و سواحل آرال می‌شد. (قادر بایف، ۱۳۸۷: ۱۷)

در دشت قبیچاق شرقی فرزندان دیگر جوجی یعنی آورده (فرزند ارشد) - شبان (شیبان) - بوال (توال) و توقای تیمور (طغای تیمور) حکومت داشتند. (جامع التواریخ، ۱۳۷۳: ۷۱۰) که در اصطلاح به شاهزادگان دست چپ مشهور بودند (همان: ۵۰۶). و اردوی آنان آق اردو (بوسورث، ۱۳۷۱: ۲۲۹) و به روایتی گوگ اردو نام داشت. (kamalov,2002:115) البته هر کدام از این فرزندان بخشی از قبیچاق شرقی را عهده دار بودند و به لحاظ تابعیت همه آنان تابع اردوی زرین بوده اند (جوینی، ۱۳۸۷: ۳۲۲). گفته می‌شود رنگ زرد در میان ترک ها نشانه ای از تسلط و برتری بوده است (kamalov,2002:10)

سیادت خانات اردوی زرین بر اردوی سفید با گذشت قریب بیش از یک قرن و نیم در زمان توقتمیش (متوفی در سال ۸۰۹) پایان یافت و او موفق شد اردوی زرین را به کمک تیمور به قلمرو

خود بیفزاید و بدین وسیله برای مدتی در هر دو قلمرو حکمران واحدی حکومت داشت. با وجود این، وضعیت فوق زیاد دوام نیاورد و اردوی متحد تجزیه شد و از تجزیه آن حکومت‌های متعددی در دشت قبیچاق شرقی و غربی ایجاد شدند. ظاهراً این تجزیه از حدود سال ۸۲۶ ه. آغاز شد. (ساندرز، ۱۳۸۳: ۱۶۳) مشخص‌ترین حکومت‌های ایجاد شده از این تجزیه عبارت بودند از تاتارهای کریمه، تاتارهای ولگا، اوزبک‌ها و قزاق‌ها. (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۵۹۴)

ظاهراً پس از این که توقمیش با تصرف اردوی زرین تمایلات توسعه طلبانه‌ی خود را در غرب جستجو کرد و بدین منظور عازم سرای پایتخت اردوی زرین شد، فرصتی به دست اعقاب پسر دیگر جوجی یعنی شیبان افتاد که حکومت قبیچاق شرقی را به دست خود گیرد. (بوسورث، ۱۳۷۱: ۲۳۴) البته این نقل و انتقال خیلی به سرعت صورت نگرفت و حداقل تا زمان ابوالخیر خان بانی حشمت و شوکت واقعی شیبانیان برتری فوق، قابل مشاهده نیست. (اواسط قرن نهم هجری) بخشی از شیبانیان که از ترکستان و سیحون عبور کرده و با سقوط حکومت تیموری در ماوراءالنهر تشکیل حکومت دادند، در تاریخ نام اوزبکان به خود گرفته اند

با توجه به مطالب ذکر شده در این تحقیق روابط تیموریان با خانات دشت قبیچاق شرقی مورد بحث قرار خواهد گرفت، ولی از آنجایی که این خانات در مقطعی از تاریخ خود بر اردوی زرین نیز حکومت داشته اند، به ناچار روابط تیموریان با این اردو در آن مقطع کوتاه نیز مورد اشاره خواهد بود.

پیشینه

تا کنون آثار معدودی به روابط تیموریان با خانات دشت قبیچاق شرقی پرداخته است. از آثار منتشر شده درباره‌ی اوزبکان به عنوان یک شاخه از حکام حاکم بر دشت قبیچاق شرقی یک اثر به طور ویژه به روابط اوزبکان با حکومت‌های ایرانی پرداخته است. این کتاب *روابط صفویه و اوزبکان* اثر عباسقلی غفاری فرد است. همانطور که از عنوان آن پیداست این کتاب با تمرکز بر دوره‌ی صفویه نگارش یافته است و اگر از پیشینه اوزبکان در پیش از این دوره نیز مطالبی ذکر شده، شامل

نحوه‌ی ایجاد اولوس‌ها بعد از مرگ چنگیز و نحوه‌ی ظهور توقتمیش و ابوالخیر خان اوزبک می‌باشد که دو قسمت آخر بسیار مختصر می‌باشد.

کتاب دیگر با عنوان *روابط تاریخی - فرهنگی ایران و دشت قبیچاق در قرون ۱۸-۱۳ میلادی* می‌باشد. این کتاب که به همت مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی در سال ۱۳۸۷ چاپ شده است در واقع شامل مجموعه‌ی مقالاتی است که توسط پژوهشگران این حوزه در میزگرد بین‌المللی آلمانی قزاقستان ارائه شده است. این کتاب نیز علیرغم داشتن مقالات تحقیقی بسیار، فاقد مقاله‌ای اختصاصی در دوره‌ی مورد بحث این پژوهش یعنی تیموریان می‌باشد.

کتاب‌های عمومی در تاریخ مغول نیز که مبحث اردوی زرین را مورد توجه قرار داده‌اند، به شکل گیری این اردو تا تجزیه‌ی آن در سال‌های پس از ۱۴۰۶م / ۸۰۷ ه. به سه قلمرو غازان - اشترخان و کریمه پرداخته و وقایع بعدی آن تا استیلای اوزبکان بر ماورالنهر را مغفول گذاشته‌اند. از این دسته کتاب‌ها می‌توانیم به *تاریخ فتوحات مغول اثر ساندرز، امپراطوری صحرانوردان اثر رنه گروسه، تاریخ ترک‌های آسیای میانه اثر بارتولد و نظایر آن* اشاره کنیم. در کتب منتشره در ایران درباره‌ی تیموریان اعم از تالیفی و ترجمه‌ای، *نظیر تاریخ ایران تیموریان کمبریج، تیموریان و ترکمانان میرجعفری، برآمدن تیمور نیز از آن جهت که کلیت دوره‌ی تیموری را مد نظر قرار داده‌اند، گفتارهای اختصاصی در روابط تیموریان با خانان دشت قبیچاق مشاهده نمی‌شود و اگر اشاراتی نیز لابلای مطالب در این باره دارند، بسیار جزئی و در حد قابل اعتنایی نمی‌باشد.*

اثر دیگرحائز اهمیت در روابط ایران با اوزبکان، *مجموعه‌ی اوزبکان (مکتوبات و منشورات)* نام دارد که به همت منصور صفت گل‌گردآوری و در کشور ژاپن چاپ شده است. این اثر نیز علیرغم ارزش نمایه‌ای آن، فاقد متن مکتوبات و منشورات است و صرفاً به فهرست آنها اکتفا شده است؛ مضافاً اینکه بیشتر، شامل دوره‌ی صفوی است تا دوره‌ی تیموری. در جستجوی تالیفات پیرامون اردوی زرین و اوزبکان در کتابخانه دانشگاه غازی آنکارای ترکیه نیز چند مقاله حائز اهمیت پیدا شده که عبارتند از دو اثر از مصطفی کفالی استاد رشته‌ی تاریخ دانشگاه آنکارا با عنوان «خان اردوی زرین» و «تاسیس و انحطاط اردوی زرین». اولی در مجموعه تورکلر جلد ۸ چاپ شده، دومی درانتشارات دانشکده‌ی ادبیات استانبول، هر دو اثر به نحوه‌ی تاسیس و

تشکیلات کشوری - لشکری، پستی - مالی و اوضاع اجتماعی اردوی زرین پرداخته و حداکثر تا زمان توقیمیش یا چند جانشین بعد او را که اردوی زرین متلاشی شد، مورد بررسی قرار داده اند و از روابط تیموریان با اوزبکان فقط به روابط با توقیمیش اشاره کرده اند.

اثر دیگر با عنوان «وجوه تسمیه آلتین اردو» متعلق به الیاس کمال اوف است که همانطور که از نام آن پیداست فقط به وجوه تسمیه این دولت پرداخته است. این اثر در مجموعه‌ی تحقیقات دنیای ترک شماره ۱۴۱ سال ۲۰۰۲ چاپ شده است. اثر دیگر با نام «انحطاط آلتین اردو» تألیف آ.ی. یاکوبوسکی روسی ترجمه‌ی حسن ارن است. این اثر در سال ۱۹۵۵ در انتشارات معارف استانبول به چاپ رسیده است. این اثر نیز متأسفانه تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اردوی زرین را حداکثر تا عهد اوزبیک خان ۱۳۴۰-۱۳۱۲ مورد بررسی قرار داده و فاقد مطلب در مورد روابط اوزبکان با تیموریان است.

اصولاً اطلاعات پیرامون خان نشین های جدا شده از اردوی زرین بسیار اندک است. تنها منابع عثمانی اطلاعاتی از خانان کریمه ارائه می دهند و مقداری اطلاعات نیز از اوزبکان پس از استیلا بر ماورالنهر از سال ۹۰۶ ه. به بعد در منابع اسلامی وجود دارد. (جعفری مذهب، ۱۳۸۰: ۱۲) در این زمینه یک اثر قابل توجه دیگر، کتابی است با عنوان بررسی آداب نگارش فرامین و نامه های خانان اردوی زرین، کریمه و غازان تألیف عبدالملک اوزینگین که در سال ۱۹۹۶ در آنکارا به چاپ رسیده است. (همان جا) ولی این کتاب نیز همانطور که از اسم آن پیداست فاقد اطلاعات در مورد روابط خانان دشت قیچاق با تیموریان است. بنابراین این مقاله می کوشد از لابه لای منابع موجود و در دسترس، به این قسمت از تاریخ مغفول خانان دشت قیچاق شرقی بپردازد و روابط تیموریان با این خانان را از سه منظر سیاسی، فرهنگی و بازرگانی مورد بررسی قرار دهد.

روابط سیاسی

روابط سیاسی تیموریان با اوزبکان حول چند محور مهم به شرح زیر بود:

۱- حمایت

منظور از حمایت، پناه دادن و کمک کردن طرفین به پناهندگان سیاسی و یا مدعیان حکومت می باشد. در آغاز دوره ی تیموری کاربرد این سیاست بیشتر از طرف تیموریان بود و خانات دشت قبیچاق کمتر مجال دخالت در قلمرو تیموری می یافتند، ولی به مرور زمان خصوصا از اواخر حکومت شاهرخ این معادله کاملا معکوس شد.

نمونه ی بسیار روشن حمایت از مدعیان سلطنت دشت قبیچاق توسط تیمور، حمایت تیمور از توقتمیش است. (دوغلان، ۱۳۸۳: ۷۸) مقارن تشکیل حکومت تیموری در ایران، در خانات سپید اردو بر سر مقام خانی نزاع بود، بدین ترتیب که ششمین جانشین آورده که به ریاست سپید اردو منصوب شده بود. اروس (۷۶۳-۷۷۹ه) نام داشت او مدعی سرسختی به نام توقتمیش داشت که از منسوبین خود اروس به شمار می رفت و توقتمیش موفق شد به حمایت تیمور، خانی خود بر سپید اردو را تحمیل کند. (نطنزی، ۱۳۳۶: ۸۷-۸۶) مورخین علت این اقدام تیمور را پناه داده شدن دو تن از امرای تیموری به نام های ساربوغا و عادل شاه در دربار اروس خان می دانند. (دوغلان، ۱۳۸۳: ۷۰)

در سال ۸۰۲ شیخ نورالدین یکی از سه امیر بنام دوره ی تیموری- که در دربار شاهرخ نیز اعتبار تمام یافته بودند- بر علیه شاهرخ عصیان کرد و چون نتوانست دربار جغتایی را با خود همراه نماید، به دشت قبیچاق رفت و به جاکیزه اوغلان خان، اوزبک متوسل شد و به حمایت او مدتی برای دربار هرات گرفتاری ایجاد کرد (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۴۲۴-۴۲۳؛ نطنزی، ۱۳۳۶: ۱۰۱) متقابلا در سال ۸۱۹ ه. چند نفر از پسران خواجه لاق یکی از خوانین اوزبک به دربار شاهرخ پناهنده شدند. (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹: ۲۲۷) این افراد دربار ایران را در جریان اوضاع و احوال دربار اوزبک قرار دادند.

عمده موفقیت های شاهرخ در بهره برداری از این سیاست بین سال های ۸۲۳ ه. تا ۸۲۹ ه. حاصل آمد. در سال ۸۲۳ ه. یکی از مدعیان دشت قبیچاق به نام براق اوغلان که از نبره های اروس خان بود، از دشت قبیچاق به سمرقند پناهنده گشت. الغ بیگ درصدد استفاده از اوضاع پیش آمده برآمد و موفق شد براق اوغلان را مستظهر به کمک های لازم جهت به دست گرفتن سلطنت روانه

دشت قبیچاق نماید. براق موفق شد محمد خان، پادشاه اوزبک را شکست داده، خود بر مسند سلطنت تکیه زند. (خواند میر، ۱۳۳۰: ۶۱۴)

با مرگ شاهرخ نمودار بهره برداری از این سیاست، به نفع پادشاهان دشت قبیچاق در حرکت بود، زیرا حتی الغ بیگ فرزند شاهرخ نیز که عمری در کنف حمایت پدر از این سیاست بر ضد اوزبکان بهره برده بود، حال خود ناچار شد برای رهایی از فشارهای پسرش عبداللطیف به دشت قبیچاق پناه ببرد. (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۶۴) پس از او علاء الدوله پسر بایسنغر از ترس بابر به دربار اوزبکان پناهنده شد (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۴۱۶) و بالاخره ابوسعید به توسط ابوالخیر خان اوزبک تاج و تخت را به دست گرفت (میرخواند ۱۳۷۳: ۱۱۸۴؛ خنجی، ۱۳۵۷: ۱۴۶) و حسین بایقرا آخرین شاهزاده به نام دوره‌ی تیموری نیز برای اخذ کمک علیه ابوسعید به دربار ابوالخیر خان در دشت قبیچاق رفته بود که مرگ ابوالخیر خان به او فرصت دخالت دیگر در امور پادشاهی ایران را نداد. (میر خواند، ۱۳۷۳: ۳۲-۳۴)

ب: ادعای ارضی

نکته‌ی حائز اهمیت این بود که خانات دشت قبیچاق همواره خود را تنها وارث مهم سلطنت چنگیز خان می دانستند و حتی در این زمینه حقی به اولوس جغتای قائل نبودند (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۴۶) و از طرفی ماوراءالنهر- به عنوان مرکز ثقل قلمرو تیموری را- بخشی از ملک موروثی خود می دانستند (همان: ۱۴۶) در این میان چند شهر در حوالی سیحون یا جیحون که از موقعیت بازرگانی و یا ژئوپلیتیکی زیادی برخوردار بودند و در حکم دروازه‌ی ورود به قلمرو تیموری و به عبارتی بهتر مسیر تجارت جهانی محسوب می شدند و از نظر طرفین حائز اهمیت بسیار بودند که یکی از آنها خوارزم بود. خوارزم طبق تقسیم بندی چنگیزی سهم اردوی زرین بود و این منطقه در مسیر عبور کاروانهایی بود که در آسیای مرکزی - ایران - مغولستان و چین رفت و آمد داشتند (yakubovsy, 1992: 205) ولی در مواقع ضعف اردوی زرین، جغتائیان آنرا به تصرف در می آوردند. تیموریان نیز به عنوان جانشینان جغتائیان به خوارزم چشم داشتند و در زمان تیمور، حاکمیت آن را به دست آوردند، ولی بلافاصله بعد از مرگ تیمور یعنی در سال ۸۰۸ ه. شادیاخان

پادشاه دشت قبیچاق با استفاده از پریشانی اوضاع دربار تیموری، توانست خوارزم را به تصرف خود درآورد.

خوارزم از این سال تا ۸۱۳ در دست پادشاهان دشت قبیچاق بود (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۳۳۰-۳۳۱) ولی در این سال، بعد از این که منازعات جانشینی در دربار تیموریان با غلبه نسبی شاهرخ فروکش کرد و متقابلاً منازعات جانشینی در دربار پادشاهان دشت قبیچاق بالا گرفت، زمینه برای تصرف مجدد خوارزم برای تیموریان فراهم شد. شاهرخ توانست با یک لشکرکشی نظامی خوارزم را تصرف کند (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۴۸۱) از این سال تا ظهور محمد خان شیبانی خوارزم در دست تیموریان بود، ولی با ظهور محمد خان شیبانی این شهر یکی از اولین شهرهایی بود که مورد توجه او واقع شد و به تصرف درآمد (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۶۴)

از شهرهای مهم دیگر مورد منازعه بین طرفین سغناق در حوالی سیحون بود. سغناق توسط اروس خان بنیانگذاری شده بود و تیمور با همراهی توقتمیش موفق شده بود آنجا را از دست پادشاه دشت قبیچاق خارج سازد (بارتولد، بی تا: ۱۶۷-۱۶۶). در سال ۸۳۰ زمانی که براق اوغلان نوهی اروس خان در دشت قبیچاق حکومت داشت و حکومت خود را مدیون حمایت تیموریان بود، ادعا کرد " علف خوار سغناق شرعا و عرفا به من تعلق دارد " (خواند میر، ۱۳۳۰: ۶۱۵-۶۱۴) شاید به اعتبار حقی که پدرش در احداث این شهر داشت.

متعاقب این ادعا اخباری از سغناق مبنی بر دست اندازی پادشاه دشت قبیچاق به دربار شاهرخ می رسید. این دست اندازی ها طرفین را به رویارویی نظامی کشاند که در وهله ی اول شکست با ایران بود. (میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱۵۹) ولی در سال ۸۳۲ ه. بدنبال لشکرکشی شخص شاهرخ علیه مهاجمین، براق دل از حکومت سغناق بر کند و بار دیگر این شهر را به تیموریان وا گذاشت. (خواند میر، ۱۳۳۰: ۶۱۷)

تهدید واقعی برای سرزمین های تیموری از سال ۹۰۰ ه. ق آغاز شد، یعنی زمانیکه محمود خان تیموری حکمران شاخه ی شرقی تیموریان به مرکزیت سمرقند در گذشت و بین سه فرزند او بر سر جانشینی پدر نزاع در گرفت و این اختلاف زمینه را برای دست اندازی سلطان حسین بایقرا از هرات و ظهیرالدین محمد بابر از فرغانه به سمرقند فراهم کرد. یکی از فرزندان محمود خان به

محمد خان شیبانی متوسل شد و او به طرف سمرقند حرکت کرد، ولی در نزدیکی سمرقند حاضر به درگیری با بابر نشده و به دشت برگشت. (بابر، بی تا: ۲۸) ولی این حضور راحت در نزدیکی دیوارهای سمرقند او را از نزدیک با اختلافات دربار تیموری و ضعف نظامی آنان آگاه ساخت و این آگاهی مقدمه ی هجوم بزرگ او در سال ۹۰۶ و تصرف قلمرو تیموری در سمرقند و در سال های بعد در هرات شد.

ج: ازدواج

بیشترین ازدواج های تیموریان، با شاهزادگان خانان جغتایی بوده است، ولی در مواردی این ازدواج بین تیموریان و خانان دشت قیچاق نیز صورت می گرفت. هدف از این ازدواج ها تقریباً دو چیز بود:

- ۱- نائل آمدن به لقب گورکانی که در زمان تیموریان با عنایت به بقای مشروعیت ناشی از انتساب به مغولان از اهمیت زیادی برخوردار بود.
- ۲- حفظ پیوندهای متقابل بین طرفین و بدین وسیله مانع شدن از تعرضات نظامی تا حد ممکن. از این ازدواج ها می توانیم به ازدواج به میرانشاه پسر تیمور با دختر اوزبک خان و ملقب شدن به لقب گورکان اشاره کنیم (بارتولد، بی تا: ۵۹)

روابط فرهنگی:

روابط فرهنگی ایران با اوزبکان در دو جغرافیای متفاوت و در چند حوزه قابل بررسی است. حوزه ی اول جغرافیایی مربوط به زمانی است که هنوز اردوی زرین به مرکزیت سرای در ساحل ولگا تجزیه نشده است و حکمرانان اردوی زرین، حکمرانان اوزبک ها نیز محسوب می شوند. این همان زمانی است که توفتمیش موفق شد علاوه بر سرزمین اصلی اوزبکان (همان قزاقستان فعلی) به قلمرو اردوی زرین در محدوده ی رود اورال تا شبه جزیره کریمه نیز دست یابد. مرحله ی دوم مربوط به زمانی است که اردوی زرین تجزیه شده و خوانین اوزبکان به لحاظ ساختار سیاسی کاملاً مجزا از خانان ایجاد شده از پیکره ی اردوی زرین عمل می کنند. همین دوره نیز خود به دو بخش

زمانی تقسیم می شود مقطع اول مربوط به زمانی است که اوزبکان از سرزمین اصلی خارج نشده و وارد دنیای تیموری نشده اند. در این دوره کمترین اقتباسات وجود دارد، دوره ی دوم، مربوط به زمانی است که اوزبکان وارد سرزمین تیموری شده و علیرغم عدم حاکمیت سیاسی تیموریان، بیشترین اقتباسات فکری، فرهنگی را از آنان داشته اند.

سرزمین اصلی اوزبکان به علت عدم واقع شدن در مسیر راه های تجاری، در حاشیه مبادلات فرهنگی قرار داشت و لذا بیش از سایر بخش های اردوی زرین در حفظ قوانین مغولی اصرار می ورزید. (حافظ ابرو، ۱۳۸۷: ۲۰۲) زیرا مسیر بازرگانی که از دریای سیاه و شمال روسیه به طرف چین امتداد داشت درست در آستانه ی رسیدن به این صحرا در کناره ی دریای خوارزم، به جنوب یعنی ماوراءالنهر تغییر مسیر می داد و این مسئله مانع مشمولیت اکثریت ساکنان این دشت از این رسانه ی فرهنگی می شد. و در این میان فقط کسانی می توانستند از این موهبت بهره ببرند که کار تجاری می کردند. یعنی از صحرا خارج و در مسیر مذکور، رفت و آمد داشتند. توصیف جالبی توسط قاسم خان اوزبک در سال ۹۱۸ ه. در هنگام پذیرایی از خان جغتایی، سعید خان، درباره ی سرزمین اوزبکان انجام شده است که به وضوح حاکی از دور بودن این منطقه جغرافیایی از میراث تمدنی آن روز است. او خطاب به سعید خان گفت: " ما مردم صحرایم اینجا تنوع متاع و تکلف اشیاء نمی باشد. انفس متاع ما اسب است و الذ ما کول ما گوشت وی و الطف مشروب ما شیر وی و آنچه از وی حاصل شود و در دیار ما باغ و عمارات نمی باشد. سیر گاه ما سیر گله است که سیر گله می رویم و تفرج اسبان می کنیم. " (دوغلان، ۱۳۸۳: ۴۰۸)

بنابراین افرادی که از این سرزمین بر می خاستند و از طریق برتری نظامی به مناطقی دست پیدا می کردند. چیز زیادی برای عرضه به مناطق متصرفی نداشتند و بیش از آنکه چیزی عرضه نمایند اقتباس می کردند. یکی از آن افراد توقتمیش بود که از اردوی سفید یعنی سرزمین اصلی اوزبکان برخاست و شهر سرای پایتخت اردوی زرین در ساحل رود ولگا را که از رونق قابل توجهی برخوردار بود به دست آورد. او خیلی زود تحت تاثیر این فرهنگ غالب قرار گرفت و در لشگرکشی خود به تبریز رفتارهایی از این تاثیرات نشان داد. برای مثال او خواجه کمال خجندی را که در زمان خود عارف بنامی بود، به شهر سرای برد و مدت چهار سال تحت حمایت خود قرار

داد، ولی از اینکه خجندی "سراً و جهراً" آرزومند برگشت به تبریز و به دربار آل جلایر بود، خود حاکی از این است که احتمالاً دربار آل جلایر نسبت به دربار اردوی زرین برترهای بیشتری داشته است. ابیات زیر حاکی از اشتیاق خجندی نسبت به تبریز است.

تبریز مرا به جای، جان خواهد بود پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و کجیل سرخ آب ز چشم من روان خواهد بود
و نهایتاً نیز، شیخ آرزوی خود را محقق ساخت و به تبریز برگشت. (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۲۶)

پس از سقوط اردوی زرین و تجزیه‌ی آن به چند خان نشین، در سرتاسر دشت قبچاق دولت واحد و قدرتمندی وجود نداشت (امیدوارنیا، ۱۳۸۷: ۸۴) مضافاً اینکه در قبچاق شرقی شامل خاستگاه اوزبکان بعدی و قزاقستان کنونی از همان ابتدا دولت واحد و قدرتمندی وجود نداشت. در جمیع طوایف، خانان بسیار با اعتبار موجود بودند که از نظر اوزبک‌ها سلطان نامیده می‌شدند کسی از سلطان‌ها که در میان این سلاطین از اعتبار و قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بود خان نامیده می‌شد. (خنجی، ۱۳۵۷: ۴۱) این عدم تمرکز و پراکندگی موجب شد که تیموریان نتوانند یا اصولاً نخواهند با آنان ارتباط برقرار نمایند. خصوصاً اینکه مسیر تجاری در پیش روی تیموریان نیز به هیچ روی از قلمرو آنان نمی‌گذشت تا محتاج‌شان باشند.

با وجود این روابط محدودی بین طرفین وجود داشت که بخشی از آن در مسیر راه تجاری بود که به چین ختم می‌شد و طرفین در استفاده از آن سهم بودند. (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۷۳) بخشی دیگر مربوط به روابطی بود که از متغیر تجارت پیروی نمی‌کرد و آن، علاقه‌ی علمای مسلمان در گسترش اندیشه‌های اسلامی در سرزمین اردوی سفید بود و از همین روست که گفته می‌شود ایران نقش مطلق در گسترش اسلام در اردوی سفید داشته است. (اوسکنبای، ۱۳۸۷: ۲۵۷) خنجی توصیف زیبایی از ارتباطات علمای جهان اسلام با قزاق‌ها (اوزبکان) دارد. او می‌نویسد: "زیادت از دویست سال باشد که شرف اسلام یافته‌اند و علما و ارباب دانش از اطراف بدیشان آیند و روند دارند، مثل علمای ترکستان و ماوراءالنهر و از آن طرف علمای حاجی ترخان و دربند شروانات و از طرفی دیگر علمای خوارزم و جرجانیه و خیوق و از طرف استرآباد علمای خراسان و عراق را

نیز بدیشان عبور هست و تجار ایشان دایم به بلاد اسلام تردد می کنند و تجار این مملکت هم در میان ایشان در می آیند و احکام مسلمانی در میان ایشان یاد می کنند و حالی به اتفاق خان و سلاطین ایشان مسلمانند و قرآن می خوانند و نماز می گزارند و اطفال را به مکتب می دهند و... " (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۷۳) بیشترین سهم در گسترش اسلام در اردوی سفید متعلق به شیوخ صوفی است (شجاعی، ۱۳۸۷: ۷۵۱) و در این بین سادات خوجه از همه مهمترند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۴)

با چنین زمینه هایی از شناخت متقابل اوزبکان و تیموریان تغییر و تحولاتی در دشت قباچاق شرقی اتفاق افتاد که در نتیجه ی آن محمدخان شیبانی که پدران او نسل اندر نسل بر شیبانیان ریاست داشته اند، ناچار شد پس از شکست از رقیبان به بخارا بیاید و در همینجا بود که با فرهنگ غنی و علم پرور تیموری آشنا شد و از آن تاثیر پذیرفت. خنجی این برهه از تاریخ شیبانی خان را این چنین توضیح می دهد: " بعد از بلوغ مرتبه ی کمال از دشت قباچاق بیرون آمد به دربار ماوراءالنهر میل فرمودند و مدتی در بلده فاخره بخارا سکون یافته و به صوب قراءه (ت) و حفظ کلام الله المجید و طلب علوم و معارف شتافته، نفس عزیز را به حلیه ی کمالات خلقی و معارف وهبی و کسبی مزین و محلی فرمودند. " (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۵۱)

مدتی بعد از این دوره، شیبانی خان، قلمرو حکومت تیموری در ماوراءالنهر و خراسان را که در ایام حیات خود علمای فراوان را در کنف حمایت قرار داده بود، به تصرف درآورد. در ایران حکومتی شیعه مذهب روی کار آمد که خواه ناخواه برخی گرایش های تعصب آمیز شیعی از خود نشان می داد. همه ی این شرایط زمینه را برای شیبانی خان فراهم کرد که خود را به عنوان پاسدار علم و هنر دوره ی تیموری جای دهد. او در مرحله ی نخست از دانشمندانی که محل سکونت یا زادگاهشان در شهرهای تابعه او بود و حاضر به اختیار درباری دیگر برای ادامه حیاتشان نبودند حمایت کرد. گروه دوم دانشمندانی بودند که به علت اصرار در عدم تغییر مذهب از سنت به تشیع دربار او را به دربار ایران ترجیح می دادند. بدیهی است که اینگونه دانشمندان هر کدام در رشته ی خود مصدر تاثیرات فراوانی در دربار اوزبکان شدند. برای مثال در حوزه ی ادبیات سرودن غزل برای مدح پادشاهان که از میراث ایران بود به دربار اوزبکان راه یافت. (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۸) از این

گروه از دانشمندان می توانیم به روزبهان خنجی و واصفی اشاره کنیم. (فرهانی منفرد، ۱۳۷۶: ۳۶ و ۳۸۵)

با وجود نمایش چنین شخصیتی از شیبانی خان، دربار او هرگز نتوانست در نقش و جایگاه دربار تیموری قرار گیرد. به نظر ما این مسأله معلول دو علت عمده به شرح زیر بود: ابتدا خاستگاه بدوی اوزبکان که آنان را از ظرفیت لازم برای پذیرش این همه بخشش و تسامح نسبت به اصل علم محروم می کرد، زیرا در گذشته ی خود، چنین فضایی را تجربه نکرده بود و دیگری اصرار در عمل به آداب بدوی. برای مثال محمد خان شیبانی از اختیار پایتخت خودداری می کرد. چنانچه خود می گوید: " چون تقدیر الهی و قضای ربانی برین نسق جاری شده که همه جا در تسخیر ما باشد، هر آینه ما را همیشه بر پشت زین جهت تسخیر روی زمین استقرار می باید گرفت ۰۰۰ پس پایتخت ما پشت زین ما می باشد" (خنجی، ۱۳۵۷: ۵۵) بدیهی است که فقدان تاسیسات مستقر خود یک عامل بازدارنده در شکوفایی علم بود.

این عوامل باعث می شد که برخی از علما در دربار اوزبکان مورد بی توجهی قرار گیرند یا از جایگاه مورد انتظار برخوردار نباشند، برای مثال جامی شاعر بلند آوازه ی ایران علیرغم شهرت منطقه ایش در دربار اوزبکان مورد بی توجهی قرار گرفت (فرهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۳۰۴) یا این که بهزاد، نقاش شهیر، که از دخل و تصرف های شیبانی خان در آثار خود آزرده بود، دربار شاه اسماعیل را به دربار او ترجیح داد. (همان: ۳۸۵)

زمانی که اوزبکان با این پشتوانه ی فرهنگی با دنیای تیموری مواجه شدند، خیلی بیش از آنکه بدهند گرفتند. آنان پس از دست یافتن به شهر های سمرقند، بخارا و هرات ساختار سیاسی و دیوانی دوره تیموری را نگه داشتند (صفت گل، ۱۳۸۵: ۴، ۸، ۸۹) بدیهی است با حفظ ساختار، آنان حتی در بسیاری از مواقع از جایگزینی افراد نیز خودداری کردند. چنانچه آنان صدور دوره تیموری را حفظ کردند و خواندمیر نمونه ی روشنی از این صدور بود. (فرهانی، ۱۳۸۱: ۳۵۷)

یکی از چیز هایی که از حضور اوزبکان در سرزمین ایران تأثیر پذیرفت، زبان بود. زبان اردوی زرین از همان ابتدا ترکی بود (خنجی، ۱۳۵۷: ۴۲) علت این مساله را که چرا در میان مغولان این زبان رواج یافت مورخین مربوط به اکثریت ترک زبانان در این اردو نظیر قبچاق ها،

بلغارها و اغوزها (گروسه، ۱۳۶۵: ۶۴۳) و همچنین وجود همسایگان ترک نظیر ماوراءالنهری ها - سلاجقه ی روم و بلغارها ولگای میانه دانسته‌اند (ساندرز، ۱۳۸۳: ۱۵۴). (Devlet, 2002: 121) بدیهی است که زبان اوزبکان، ترکی اوزبکی بود ولی این زبان به تاثیر از لهجه‌های ترکی ایرانی شده‌ی منطقه‌ی ماوراءالنهر از نظر صوتی بیش از آنکه با زبان ترکی هارمونی پیدا کند با زبان فارسی هارمونی پیدا کرد. (ویکز، ۱۳۸۳: ۱۴۶)

اوزبکان علاوه بر مولفه های ذکر شده در مذهب، منابع مشروعیت و علاقه به آبادانی و عواملی دیگر نیز مقلد تیموریان بودند که تفصیل اینها خود مقاله ی دیگری می طلبد. بارتولد روح این تاثیر را در خانات بعد از محمد خان شیبانی چنین بیان می دارد: "عبدالله، خان بخارا، برادرزاده شیبانی... نه فقط از دیدگاه سنتی چادرنشینان، بلکه از دیدگاه قوانین اسلامی، فرمانروایی مطلوب به شمار می آمد. عبدالله، خان بخارا هم به همین عنوان فرمانروایی کرد وقتی عبدالله به خانی رسید با نشاندن او بر نمدی سپید و بلند کردن او همان رسم قدیمی مغولان اجرا شد. اما چهار گوشه‌ی نمد را نه روسای قبایل بر اساس سنت چادرنشینی بلکه روسای فرقه های درویش بخارا گرفته بودند. این نمونه نشان می دهد که چگونه می کوشیدند آداب و رسوم ناب کافران را با روح اعتقادات اسلامی در هم بیامیزند و با هم سازگار کنند و حتی ساخت بسیاری از بناهای مورد استفاده‌ی عموم را به او نسبت می دهند". (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۶۳)

در یک جمع بندی کلی محققین در تحلیل‌های خود پیرامون پیامدهای سلطه‌ی اوزبکان بر ماوراءالنهر و خراسان نظرات گوناگون و حتی متضادی داده‌اند. به طوری که هر خواننده‌ی کم اطلاع از دوره‌ی تیموری ممکن است از این تضاد سردرگم بشود، زیرا عده‌ای این سلطه را برای خراسان و ماوراءالنهر غیر مخرب و حتی سازنده معرفی کرده‌اند. عده‌ای دیگر بر خلاف آن معتقدند که این سلطه باعث شد که نهضت علمی و ادبی موجود در هرات به خاموشی گراید. برای مثال گروسه؛ محمد خان و به تبع اقدامات او را چنین معرفی می کند: «وی دارای روح و افکاری تابناک بود و به عظمت نژاد والاگه‌ری خاندان خود معتقد و به اهمیت احیاء دولت چنگیزخانی معترف بوده است او با وقوف به سوابق تاریخی دودمان خودش سعی می نمود که رنسانس ادبی و فرهنگی ترک و ایرانی را که در سمرقند و هرات در زمان تیموریان ظاهر شده بود توسعه دهد و از

تشویق و تحریض این نهضت ادبی و فرهنگی دریغ نمی نمود» (گروسه، ۱۳۶۸، ۷۹۰). در حالی که مستشرق معروف روسیه، بارتولد، در این زمینه نظر دیگری دارد به نظر او وقتی شیبانی هرات را گرفت راجع به سخاوت امرای خراسانی و اعیان و ثروت شعراء نظر مبالغه آمیزی داشت به طوری که بنائی را موظف ساخت از ایشان پول جمع کند و سعی او برای به دست آوردن طلا از شعرایی که رنگ آنرا در عمر خود ندیده بودند، باعث شد که شعراء اشعار زنده‌ای در حق او بسازند. (بارتولد، ۱۳۶۴، ۴۲)

در توجه شیبانی خان به غارت و عدم توجه او به فرهنگ و علم ادوارد براون نیز با بارتولد هم‌نوا است. او می‌نویسد: هلالی جغتایی که از شعرای قرن دهم هجری بود «به سال (۹۳۵ هـ.ق) در هنگام استیلای عیداله خان اوزبک بر هرات به تهمت تشیع، ولی به طمع مال او به حکم آن خان خونریز به قتل رسید». (براون، ۱۳۳۹، ۶۷۳) بارتولد از قول «دوزی» از کتاب تحقیق تاریخ و ادبیات هسپانیه می‌نویسد «دلها پاره پاره می‌شود وقتی فرهنگی ظریف را زیر پای بربرها و تازه به دولت رسیده‌های گستاخ خرد شده می‌بیند». (بارتولد، ۱۳۴۶، ۴۵)

علت این اختلاف نظرها تا حدودی مشخص است: آنانی که بیشتر از کتابهایی مانند «تحفه سامی» یا «با برنامه» و امثال آنها در تحقیقات خود سود جست‌ه‌اند، نظریات مخالفی راجع به شیبانی خان دارند، زیرا صاحب تحفه سامی یک نویسنده شیعی مذهب از عصر صفویه است با برنامه را نیز دشمن شییک خان نگاشته است؛ در حالی که طرفداران علم دوستی شیبانی خان، از منابع موافق استفاده کرده‌اند به عنوان مثال کتاب «بدایع الوقایع» اثر زین‌الدین محمود واصفی از شیبانی ستایش می‌کند کتاب او در واقع شرح رنج و آوارگی علمای سنی مذهب خراسان و عراق عجم است که به دلیل پیروزی صفویان حاضر به قبول تشیع نشده و به دیار اوزبکان و مملکت ماوراءالنهر رفته‌اند او از خان اوزبک با عنوان خاقان شهید نام می‌برد و از بعضی حمایت‌های او از علمای مذکور سخن می‌راند. اثرات سوء این سلطه زمانی ظاهر شد که مذهب شیعه و سنی بر خلاف دوره تیموری در مقابل هم قرار گرفت و همین باعث شد که مرزهای فرهنگی بین ایران و ماوراءالنهر ترسیم شده و مناسبات فرهنگی بین دو منطقه‌ی مذکور کاهش یابد.

روابط بازرگانی:

برای تبیین روابط بازرگانی تیموریان با خانات قبیچاق شرقی لازم است مسیر تجارت منطقه ای آن روز مشخص شود تا بهتر بتوان کم و کیف این رابطه را تعیین کرد. مسیر تجاری آن روز غرب به شرق، توسط پگولوتی ایتالیایی بر اساس مشاهدات خود یا گزارش کسانی که خود از این راه رفت و آمد داشته‌اند چنین ترسیم شده است: تانا بندری در آرزوف، استراخان در ساحل ولگا، سرای در ساحل ولگا (شمالی تر از استراخان) سراجوق، اورگنج بر کرانه جیحون، اترا، آلمالیغ، کانچو در چین). (فرانک، ۱۳۷۶: ۳۱۴). البته راه دیگری نیز وجود داشت که از ایران می‌گذشت و در ماوراءالنهر به راه شمالی که از استپ‌های روسیه می‌گذشت می‌پیوست ولی ظاهراً بازرگانان در هنگام امنیت پهنه‌ی هموار، گسترده و قابل ارا به رانی راه شمالی را به راه سخت و ناهموار بلندی‌های آسیای صغیر و ارمنستان و ایران ترجیح می‌دادند (همان: ۳۱۲) از بررسی هر دو راه مشخص می‌شود که هیچکدام از راه‌ها از درون اردوی سفید که اوزبکان نیز از میان آن‌ها برخاستند رد نمی‌شد. با وجود این، این مسأله مانع از تجارت این اقوام نمی‌شد.

البته روابط تجاری اوزبکان با تیموریان در دو مقطع متفاوت قابل بررسی است: مرحله‌ی اول زمانی است که خانات اردوی سفید نیز بخشی از اردوی زرین محسوب می‌شوند و قوانین ثابت تجاری نیز بین آنان برقرار است. بدیهی است در این مرحله کالاهای اردوی سفید به خوارزم آمده و از آنجا با جهان تیموری رد و بدل می‌شد. از همین رو خوارزم نقش بسیار مهمی در تجارت این دو قلمرو داشت و دستیابی به آن همانطور که در بخش روابط سیاسی اشاره شده برای طرفین از اهمیت حیاتی برخوردار بود و درست از همین روست که هم تغمیش در مرحله‌ی اول و هم محمدخان شیبانی در مرحله‌ی دوم، تلاش کردند خوارزم را در اختیار داشته باشند. (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۶۴) تیمور برای به زانو درآوردن تغمیش اقدام به ویران کردن خوارزم نمود (kafali, 1976: 145) و شاید از همین روست که تغمیش کوشید برای جبران این زیان حاکم لهستان را برای گسترش روابط بازرگانی متقاعد می‌سازد. (فرهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۱۴۷؛ yakubovisy, 1992: 84)

در دوره ی اول روابط که اردوی زرین مجموعه ی متمرکز و واحدی محسوب می شد، ارتباط تجاری اوزبکان با دنیای تیموری حتی شامل شروان و آذربایجان نیز می شد که معمولا از طریق عبور متقابل بازرگانان دو طرف از گذرگاه دربند صورت می گرفت. (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۳۷) با وجود این لشگر کشی تیمور به اردوی زرین و نابودی شهرهای مهم بازرگانی آن توان این اردو را برای تجارت با شرق و غرب خود از بین برد و این مسأله یکی از علل ضعف این اردو و تجزیه ی آن شد. (kafali,1976:145)

با تجزیه ی اردوی زرین به قلمروهای متعدد، عملا امکان تجارت وسیع اوزبکان که راه غرب آن مسدود شده بود از بین رفت و از طرفی در میان اوزبکان نیز تجزیه رخ داد و در مناطق مختلف، خان های کوچک تشکیل حکومت دادند که هر کدام مستقلا از بازرگانان باج و خراج می ستاندند (امیدوارنیا، ۱۳۸۷: ۸۴) و این مسأله منجر به کاهش روابط بازرگانی- که این دفعه عمدتا با تیموریان بود- شد.

راجع به محصولات رد و بدل شده بین طرفین اطلاعات مبسوطی وجود ندارد، ولی همینقدر می دانیم که گوشت و محصولات دامی دیگر در درجه ی اول کالاهایی بود که از میان اوزبکان وارد ماوراءالنهر (سمرقند و بخارا) می شد که گاهی نیز در مورد حلال بودن آنان شبهاتی بین علما ایجاد می شد. (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۸۰) نیازمندیهای اصلی اوزبکان را نیز خنجی بیان داشته است او می نویسد: "حیاتی ترین نیاز آنان لباس بوده است." (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۵۶) ظاهرا فروش برده نیز یکی دیگر از اشتغالات تجار اوزبکی بوده است این کار از همان ابتدای شکل گیری اردوی زرین بخشی از اشتغالات رسمی اوزبکان (اردوی سفید) بوده است. (فرهانی منفرد، ۶۰۵) اکثریت این بردگان در گذشته توسط تجار ایتالیایی (یاب، ۱۳۷۶: ۵۸) و از طریق بندر کفه=کافا به مصر ارسال می شدند. (گروسه، ۱۳۸۴: ۲۸۵) این بردگان شامل پسران و دخترانی می شدند که در جنگ ها اسیر شده بودند و یا حتی بنا به گزارشی از العمری، ترک های دشت قیچاق در هنگام قحطی و گرسنگی فرزندان پسر و در زمان رفاه دختران خود را می فروختند. (yakubovsiy,1992:99) تجارت برده توسط اوزبکان در دوره ی تیموری نیز ادامه داشت به طوری که در آثار ادبی این

دوره گریزهایی به این تجارت شده است چنانچه علاءالدوله که از الغ بیگ فرزند شاهرخ شکست خورد سرود:

هر برده که هست به بلغار و روم و چین آن بردگان به سیم و زر خود خریده گیر
و یا در شعری از مولانا علی شهاب در مدح محمد جوکی میرزا آمده است:
به درگه تو زحد و خطا و چین چگل هزار ترک کمر بسته اند بلغاری

(دولت‌شاه، ۱۳۸۲: ۴۱۵)

از موارد عینی تر فروش بردگان توسط اوزبکان (قزاق‌ها) گزارشی است از خنجی که می نویسد: "ایشان اسیران مسلمان را که از طریق تاخت و تاز در ولایات سمرقند و بخارا به دست آورده اند علیرغم مسلمان بودن در بلاد دیگر به بردگی می فروشند." (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۷۳)

با تسلط اوزبکان بر ماوراءالنهر، محمد خان شیبانی تلاش کرد که مانع از ارتباط تجاری هم قومی های خود که حال قزاق نامیده می شوند، با مردم ماوراءالنهر شود. چنانچه "فرمان همایون در بعضی اوقات صدور یافته بود که اصلاً با تجار مردم قزاق، مردم ترکستان معامله نکنند و میان ایشان و مردم این بلاد آمد و شد تردد تجار نباشد." (خنجی، ۱۳۵۷: ۱۵۶) حتی او دستور داد که در ترکستان و خوارزم تجار قزاق را غارت کنند (همان) علت اصلی این تصمیم نگرانی محمد خان شیبانی از آگاهی قزاق‌ها از رونق اقتصادی قلمرو خود و طمع در آن بود، یعنی همان راهی که توسط خود او پیموده شده بود (همان: ۱۶۵) این دوراندیشی روابط طرفین را به صورت محسوسی کاست.

نتیجه

بر اساس آنچه که آمد روابط تیموریان با خانات دشت قباچاق شرقی در قیاس با روابطشان با جغتائیان بسیار کمتر بوده است. این مسأله معلول دو عامل اساسی به شرح زیر بود: یکی این که سرزمین خانات قباچاق شرقی در مسیر عبور سیاسی و تجاری تیموریان با ملت‌ها و اقوام دیگر نبوده است و دیگری این که از همان ابتدا خطوط مرزی تیموریان با خانات دشت قباچاق مشخص بود و تیموریان به علت موقعیت جغرافیایی نه چندان تأثیرگذار این خانات تمایلی به برهم خوردن

این مرزها نداشتند. بنابراین عامل موثری برای ارتباطات بیشتر وجود نداشت. و این درست برعکس روابط با جغتائیان بود که هر دو عامل پیش گفته در روابط طرفین تأثیرگذار بوده و حجم روابط طرفین را بیشتر می کرد.

نکته ی حائز اهمیت در روابط تیموریان با خانان دشت قبچاق در این است که روابط تیموریان با خانان دشت قبچاق به صورت بسیار باور نکردنی تابع همان الزاماتی بود که حکومت های گذشته ی ایران از آن متأثر بوده اند، یعنی روابط نظامی. در گذشته نیروهای نظامی دشت قبچاق مهمترین حضور را در ارتش خوارزمشاه داشت و از این طریق بیشترین اثرگذاری را در امور خوارزمشاهیان داشته اند. خانان دشت قبچاق در دوره ی تیموری نیز از اختلافات درون خانوادگی تیموریان استفاده کرده و هر از چند گاهی در کنار یک مدعی تیموری قرار گرفته و در تحولات سیاسی تیموریان اثرگذار بوده اند و نهایتاً نیز با استفاده از همین رخنه موفق شدند قلمرو تیموری را به چنگ آورند.

علیرغم این مسأله رابطه ی تیموریان با خانان دشت قبچاق شرقی فقط به امور نظامی محدود نشد زیرا متغیرهایی در این روابط نقش داشته اند که از عنصر سیاست پیروی نمی کردند. مثلاً بازرگانان طرفین و علما از جمله ی این گروهها بودند در این ارتباط نیز تیموریان به علت برخورداری از فرهنگ شهری از غلبه ی بیشتری در روابط با دشت قبچاق شرقی برخوردار بودند. در اواخر دوره ی تیموری که اوزبکان وارد قلمرو تیموری شده و با گذشت قریب پنج سال هر دو پایتخت آن را در سمرقند و هرات را به تصرف درآوردند. علیرغم پیروزی ظاهری اوزبکان به عنوان بخشی از خانان دشت قبچاق غلبه ی واقعی با تیموریان بود، زیرا دیوانسالاری و فرهنگ عمومی آنان مورد تقلید کامل اوزبکان قرار گرفت. بخصوص آنکه اوزبکان، کنشگران فرهنگی از خود، وارد قلمرو تیموری نکردند بلکه هنر آنان در این بود که علما و دانشمندان تیموری را سرپرستی کردند و نگذاشتند روح خشک نظامی گری، حیات فرهنگی شکوفا شده ی عصر تیموری را به نابودی کشاند. گو اینکه در این تقلید هوشمندانه نیز به علت فقدان زمینه ی قبلی نتوانستند از تیموریان پیشی بگیرند.

منابع

- ابو سعید اوام، م.خ. (۱۳۸۷)، «وقایع نگاران ایرانی و روابط دشت قبیچاق و ایران در قرن ۱۳ تا ۱۷»، م. روابط تاریخی - فرهنگی ایران و دشت قبیچاق قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی، ترجمه میترا نظریان همدانی، تهران، مرکز اسناد دیپلماسی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۶)، آسیای میانه. (مجموعه مقالات تاریخی)، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، تهران، پژوهش‌های فرهنگی.
- امیدوارنیا، محمد جواد (۱۳۸۷)، «دشت قبیچاق، نقش و جایگاه آن در گفتگوی فرهنگها»، روابط تاریخی - فرهنگی ایران و دشت قبیچاق قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی، ترجمه میترا نظریان همدانی، تهران، مرکز اسناد دیپلماسی.
- اوسکنبای، ک. (۱۳۸۷)، «روابط متقابل سیاسی... شرق دشت قبیچاق با ایلخانان ایران»، روابط تاریخی - فرهنگی ایران و دشت قبیچاق قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی، ترجمه میترا نظریان همدانی، تهران، مرکز اسناد دیپلماسی.
- بابر، ظهیر الدین محمد (بی تا) توزک بابری (نسخه خطی)، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۵۳۹.
- بارتولد، واسیلی (بی تا)، الغ بیگ و اوضاع زمان وی، ترجمه حسین احمدی پور، تهران، انتشارات چهره
- بارتولد، واسیلی (۱۳۷۶)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس.
- براون، ادوارد (۱۳۳۹)، از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ابن سینا.
- بوسورث، ادmond، (۱۳۷۱)، سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جعفری مذهب، محسن، (۱۳۸۰) «اردوی زرین»، کتاب ماه، دی و بهمن.
- جوینی، عطاءملک (۱۳۸۷) تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، تهران هرمس
- حافظ ابرو، نورالله (۱۳۷۲)، زبدة التواریخ، مقدمه و تصحیح سید کمال سید جوادی، تهران، نشر نی

حافظ ابرو، نورالله (۱۳۸۷)، *زبدة التواریخ*، مقدمه و تصحیح سید کمال سید جوادی، تهران، ارشاد اسلامی

خنجی فضل الله (۱۳۵۷) *مهمان نامه بخارا*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۳۰)، *تاریخ حبیب السیر*، تهران، کتابخانه خیام.
دوغلالت، میرزا محمد حیدر (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب

دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲)، *تذکرة الشعراء*، به تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر
رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۴) *جامع التواریخ*، به تصحیح بهمن کریمی، تهران، اقبال.
رشید الدین فضل الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن، تهران، البرز
ساندرز، ج، (۱۳۸۳)، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیر کبیر، البرز
شجاعی محمد حسین (۱۳۸۷)، «نگاهی به نفوذ اسلام در دشت قیچاق»، *روابط تاریخی - فرهنگی ایران و دشت قیچاق قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی*، ترجمه میترا نظریان همدانی، تهران، مرکز اسناد دیپلماسی.

صفت گل ف منصور (۱۳۸۵) *پژوهشی در باره مکتوبات تاریخی فارسی ایران و ماوراء النهر (صفویان، اوزبکان و امارات بخارا)*، موسسه مطالعات زبان ها و فرهنگ های آسیا و آفریقا، توکیو.

غفاری فرد، عباسقلی، (۱۳۷۶)، *روابط صفویه و اوزبکان*، تهران، موسسه چاپ وزارت خارجه فرانک، آیرین (۱۳۷۶)، *جاده ابریشم*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سروش.
فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۱)، *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و...*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فصیحی خوافی، احمد (۱۳۳۹)، *مجمل فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتاب فروشی باستان

قادر بایف، آ.ش. (۱۳۸۷)، «منابع فارسی و چینی در باره مهاجرت قبایل قبیچاق به دشت قبیچاق»،
روابط تاریخی - فرهنگی ایران و دشت قبیچاق قرون ۱۳ تا ۱۸ میلادی، ترجمه میترا نظریان
همدانی، تهران، مرکز اسناد دیپلماسی.

گروسه، رنه، (۱۳۶۵)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی و
فرهنگی

گروسه، رنه (۱۳۸۴)، *چنگیز خان*، ترجمه محمد بهفروزی، تهران، نشر آزاد مهر.
لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱)، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران، اطلاعات، چاپ
اول.

میرخواند، محمد بن خاوند شاه (۱۳۷۳)، *روضه الصفا*، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خوئی،
تهران، انتشارات علمی.

مینورسکی، و.، (۱۳۷۵)، *تاریخ شروان و دربند*، ترجمه محسن خادم، تهران، بنیاد دایره المعارف
اسلامی.

نطنزی، معین الدین، (۱۳۳۶)، *منتخب التواریخ*، به تصحیح ژان اوین، تهران، کتابفروشی، خیام
ویکتر، ریچارد، (۱۳۸۳)، *دانشنامه اقوام مسلمان*، ترجمه معصومه ابراهیمی، تهران، نشر بین الملل.
یاب، (۱۳۷۶)، *آسیای میانه (مجموعه مقالات تاریخی)*، ترجمه کاوه بیات، تهران، پژوهشهای
فرهنگی، چاپ اول

منابع لاتین

Devlet, Nadir , (2002) Kazan Hinligi 450 Once Yikildi, Turkdunyasi
Arastirmalari, 141_ Aralik, 2002.2002

Kafali, Mustafa, (1976) “Altin Orda, Hanliginin Kurulus ve Yukselis
Devirleri”, Edebiyat Fakultesi Matbaasi, Istanbul.

Kafali, Mustafa, (2002), Altin-Orda Hanligi, Turkler, 8 Cilt, Yeni Turkiye,
Yayinlar, Ankara.

Kamalov, Ilyas, (2002) Altin Orda Devlti, Nin Adi Uzerine, Turkdunyasi
Arastirmalari, 141_ Aralik.

Yakubovsliy, A. Yu. (1992) “Altin Ordu ve Cokusu”, Ceviren Hasan Eren, Turk Tarih Kurumu Basimevi – Istanbul.